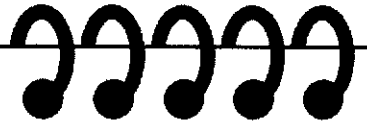


تاریخ سیاسی

سامانیان

نوشته: وی. اف. بوختر
ترجمه: سعادت رضوی





اشاره؛ علاوه بر جایگاهی که سامانیان در تاریخ کشورمان دارند، در تابستان گذشته کنگره سامانیان، در ایران و تاجیکستان برگزار شد که به همین مناسبت این مقاله تقدیم می‌گردد.

سامانیان، سلسله‌ای است ایرانی که نسب به شخصی تاریخی به نام سامان خدایه می‌رساند. نسب امیر اسماعیل نخستین فرمانروای مستقل این خاندان و بنیان‌گذار این سلسله به همین شخص می‌رسد. [گفته شده] سامان خدایه خود از نوادگان بهرام چوبین به شمار می‌رود که فرمانروای ری بوده است.^۱ نام سامان خدایه همان گونه که از آن برمی‌آید به خاطر فرمانروایی بر روستای سامان از نواحی بلخ بوده است.^۲ هنگامی که سامان خدایه از بلخ فراری شد، از اسدبن عبدالله القسری فرمانروای خراسان درخواست پناهندگی^۳ و سپس متقابلاً از او در برابر دشمنانش حمایت کرد. سامان خدایه پس از آن اسلام آورد و به خاطر حمایتی که از جانب اسدبن عبدالله از او شد، نام پسر خود را اسد گذاشت.^۴ دنباله سرگذشت سامان خدایه در «تاریخ گزیده» آمده است که صورت افسانه‌ای دارد.^۵ طبق این داستان او با جاه طلبی تحریک شده‌اش به نحوی روزافزون، از اقران خویش پیشی گرفت.^۶ «تاریخ گزیده» همچنین می‌گوید که سامان خدایه ناحیه اشناس را به تصرف خویش درآورد.

اسدبن سامان خدایه چهار پسر داشت که به نظر می‌آید هر یک در تاریخ سیاسی ناحیه شرقی خلافت تا زمان هارون الرشید نقشی داشته‌اند. گفته شده است که در زمان هارون فرزندانش مأمون (فرمانروای خراسان) که بعدها به خلافت رسید، به فرزندان اسد دستور داد که به فرمانده نظامی نیروهای خراسان به نام هرثمه (ابن اعین) در مقابل شورش رافع بن لیث کمک کنند. در این ماجرا سامانیان قادر شدند میان هرثمه و رافع مصالحه‌ای ترتیب دهند.^۷ سرانجام وقتی که مأمون به جای پدر نشست، به غسان بن عباد فرمانروای خراسان دستور داد که فرزندان اسد را در مقام‌های دولتی

به کار گیرد.^۸ او نیز در سال ۲۰۴ هـ. / ۸۱۹ م. نوح بن اسد را به حکمرانی سمرقند، احمد را به حکمرانی فرغانه، یحیی را به حکمرانی شاش و اشروسنه و الیاس را به فرمانروایی هرات منصوب کرد. بعدها که طاهر بن حسین فرمانروای خراسان شد، این انتصاب را مورد تأیید قرار داد. به این ترتیب سامانیان حکومتی را تحت حمایت طاهریان دارا شدند. «سنی ملوک الارض و الانبیا» اثر حمزه اصفهانی به عنوان یک منبع قدیمی می‌نویسد که نوح چند سالی را در دربار مأمون گذراند و بعد از آن بعنوان فرمانروای ماوراءالنهر از جانب طاهریان منصوب شد (۲۳۷ هـ. ق) از این برادران اولین کسی که در گذشت الیاس بود. مرگ او در زمان عبدالله بن طاهر رخ داد. به دنبال آن، عبدالله بن طاهر به فرزند الیاس به نام محمد اجازه داد به جای پدر در هرات حکومت کند.^۹

اما این شعبه از خاندان سامانی نسبت به شعبه‌ای که نوادگان احمد هستند، اهمیت کمتری دارند؛ زیرا سلسله سامانی از میان آنان برخاست. وقتی نوح، که به نظر می‌آید خدمتگزار وفاداری برای طاهریان بوده است، در ماجرای اغوای خلیفه المعتصم برای به دام انداختن و مفتضح ساختن حسن بن افشین فرزند فرمانده معروف ترک که محبوبیت خود را از دست داده بود، به عبدالله بن طاهر کمک کرد، عبدالله نیز متقابلاً قلمرو حکومتی حسن بن افشین را به برادران نوح یعنی یحیی و احمد دلو؛ زیرا حسن بن افشین در شرایطی سقوط می‌کرد که جانشینی نداشت. احمد به دلیل عدم خودخواهی و یا دیگر صفات نیکش مورد تحسین مورخان قرار گرفته است. این روشی است که معمولاً مورخان شرقی وقتی که با بنیانگذار یک سلسله سروکار دارند، به آن عمل می‌کنند. احمد هفت پسر داشت و پس از مرگش بزرگترین پسرش به نام نصر به جای او نشست. از این پس در منابع از یحیی هیچ سخنی به میان نمی‌آید. شاید از احمد مرده باشد. حمزه اصفهانی فقط خبر می‌دهد که احمد جانشین نوح شده است. از سال ۲۶۱ هـ. ق / ۸۷۴ م. به بعد، نصر توانست به صورت یک شاهزاده مستقل ظاهر شود. در آن سال، او توانست مستقیماً ماوراءالنهر را از خلیفه بعنوان تیول دریافت کند.^{۱۰} در این زمان ستاره دولت طاهریان در حال افول بود؛ زیرا خطر از جانب صفاریان آنان را تهدید کرد. اما درست همان طور که از سخنان ابن اثیر برمی‌آید پس از شروع تیول‌داری از سال ۲۶۱ هـ. حکومت نصر بعنوان یک دولت خودمختار تنها به خلافت عباسیان وابسته بوده است. با این حال حمزه اصفهانی، اسماعیل را نخستین فرمانروای واقعی سامانیان می‌داند.^{۱۱} در همان سال ۲۶۱ هـ. نصر برادرش اسماعیل را به ولایت بخارا منصوب کرد. در آن زمان، هرج و مرج بر آن شهر حکمفرما بود؛ زیرا سپاهی که نصر برای مقابله با یعقوب لیث صفاری اعزام کرده بود، فرمانده خود را کشته و به بخارا رفته بودند. در آنجا پیش از آن، سربازان، احمد بن عمر نایب نصر را برکنار ساخته و فرمانروای مورد نظر خویش را به قدرت رسانده بودند. این سخن ابن اثیر است. لیکن نرشخی از تهاجم

خوارزمی‌ها در ربیع الثانی سال ۲۶۰ هـ. / ۸۷۴ م. سخن می‌گویند.^{۱۱}

این حمله که به وسیله حسین بن طاهر طایفی صورت گرفت، در حالی انجام شد که شورش گسترده شده بود. در پی آن، فقیه ابو عبدالله پسر ابو حفص از نصر درخواست کرد تا فرمانروایی را برای اعاده نظم به بخارا ارسال کند. بنا به گفته نرشخی، نصر برادرش اسماعیل را در اولین جمعه ماه رمضان سال ۲۶۰ برابر با ۲۶ ژوئن ۸۷۴ م. به بخارا فرستاد و نام یعقوب لیث از خطبه بخارا حذف شد و به نام نصر خطبه خواندند. سامانیان بزودی آرامش را در بخارا برقرار ساختند؛ هر چند که این اقدام با پیمان شکنی در قبال حسین بن محمد و دستگیری او صورت گرفت. پس از آن اسماعیل ناحیه بخارا را از وجود دزدان پاک کرد و حسین بن طاهر خوارزمی را شکست داد و اشراف سرکش بخارا را به اطاعت مجبور ساخت. علاوه بر آن، او موقعیت خود را با اتحاد بر هر ثمه، فرمانروای خراسان مستحکم کرد و سپس اداره امور دیوانی خراسانی را نیز در دست گرفت.^{۱۲} این باید کمی قبل از شروع جنگ میان نصر و اسماعیل بوده باشد (۲۷۲ هـ. / ۸۸۶-۸۸۵ م.) و این گونه بود که چون در سال ۲۷۱ هـ. محمد بن طاهر از جانب خلیفه معتمد به جای عمرو لیث منصوب شد، به دنبال آن محمد، رافع بن هر ثمه را به عنوان جانشین خود تعیین کرد.^{۱۳} اما قدرت سامانیان در آن زمان تا به آن اندازه استحکام یافته بود که این رخدادها در خراسان کمترین تأثیری در موقعیت آنها نگذاشت.

اتحاد اسماعیل و رافع بن هر ثمه به منزله توهینی به نصر بود. در نخستین جنگی که میان اسماعیل و نصر در سال ۲۷۲ هـ. رخ داد - و نرشخی علت آن را تعلق اسماعیل در پرداخت خراج مقدر سالیانه و این تأثیر در سخنی کلی دشمنی می‌داند - رافع خود را کنار کشید. به نظر می‌آید حمویه بن علی، یکی از فرماندهان نیروهای اسماعیل جهت مصالحه میان طرفین تلاش کرد،^{۱۴} اما صلح میان دو برادر خیلی زود به پایان رسید و جنگ در سال ۲۷۵ هـ. / ۸۸۸ م. تجدید شد و به نفع اسماعیل پایان پذیرفت. نصر اسیر شد، اما اسماعیل تا آن اندازه با سیاست بود که وی را با احترامی در خور یک فرمانروا به سمرقند، محل فرمانرواییش باز پس فرستاد و تا زمان مرگش در سال ۲۷۹ هـ. / ۸۹۲ م. از او اطاعت کرد^{۱۵} و تا هنگامی که بر تخت جلوس کرد، بعنوان نایب برادرش (نصر) در بخارا حکومت می‌کرد. اسماعیل بعنوان نخستین فرمانروای حقیقی سلسله شناخته شده که لقب امیر داشته است.

اسماعیل پسر احمد (۹۰۷-۸۹۲ م.) ۲۷۹-۲۹۵ هـ.

احمد پسر اسماعیل (۹۱۳-۹۰۷ م.) ۲۹۵-۳۰۱ هـ.

نصر پسر احمد (۹۴۳-۹۱۳ م.) ۳۰۱-۳۳۱ هـ.

نوح اول پسر نصر (۹۵۴-۹۴۳ م.) ۳۳۱-۳۴۳ هـ.

عبدالملک اول پسر نوح (۹۶۱-۹۵۴ م.) ۳۴۳-۳۵۰ هـ.

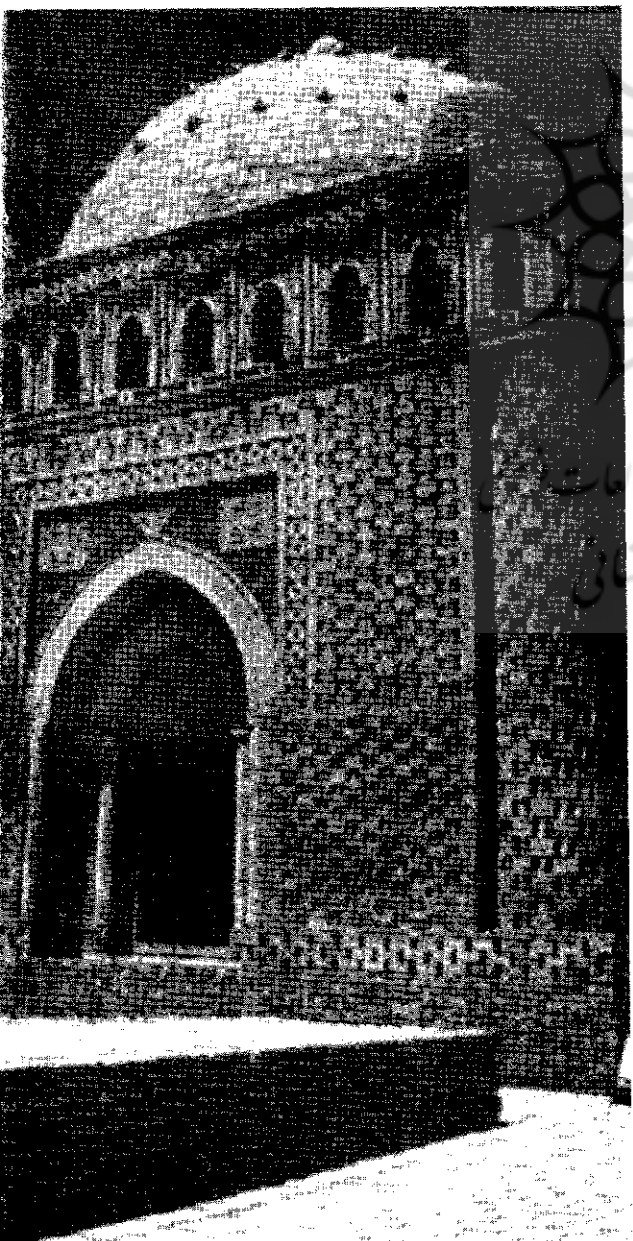
منصور اول پسر نوح (۹۷۶-۹۶۱ م.) ۳۶۵-۳۵ هـ.

نوح دوم پسر منصور (۹۹۷-۹۷۶ م.) ۳۶۵-۳۸۷ هـ.

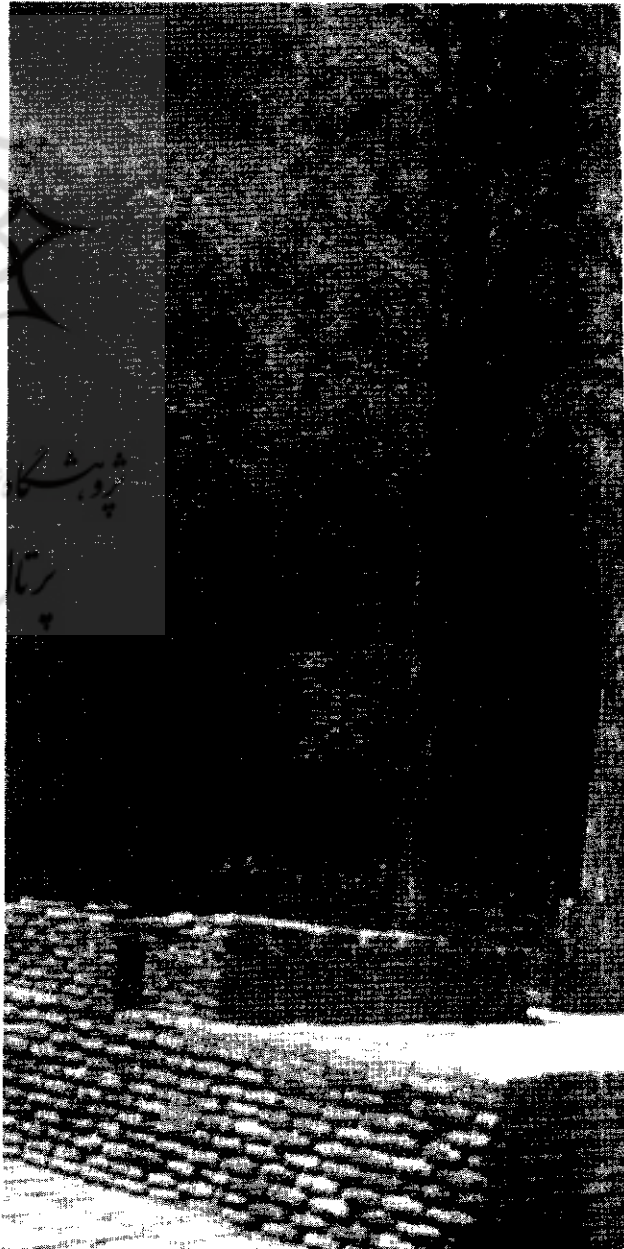
منصور دوم پسر نوح (۹۹۹-۹۹۷ م.) ۳۸۷-۳۸۹ هـ.

عبدالملک دوم پسر نوح (۹۹۹ م.) ۳۸۹- هـ.

در همان سالی که اسماعیل درگذشت، موفق شد قلمرو خود را با منظم ساختن خراسان و ماوراءالنهر که در پی در هم شکستن عمرو لیث صفاری صورت گرفت، توسعه قابل ملاحظه ای دهد. ما قادر به قضاوت عادلانه ای درباره اسماعیل نیستیم. او یکی از لایق ترین فرمانروایان سلسله خویش بود؛ اما در همان حال که بسیار فعال بود، مرام معینی نداشت. اطاعت او از عباسیان هر چند صوری بود^{۱۶}، اما سامانیان همواره این معنا را در ظاهر ابزار می‌داشتند. عتبی می‌نویسد: که شاهزادگان این سلسله از بدو تولد لقب والی امیر المؤمنین را داشته‌اند.^{۱۷} داستان پارسایی و نوع دوستی اسماعیل توسط ابن اثیر نیز نقل شده است.^{۱۸} در دوره دومین امیر این سلسله



به نام احمد عاملی بروز کرد که در انحطاط این سلسله نقش کمی نداشت؛ منظور شورشگری و روحیه جاه طلبی است. چنان که احمد در ابتدای جلوس بر تخت مجبور شد عمویش اسحاق رازندانی کند و یکی دیگر از بزرگان به نام بارس الکبیر که تعداد قابل توجهی را تحت امر خویش داشت، به بغداد فرار کرد. از جمله صفات مثبت امیر جدید ثبات شخصیت او بود. ابن اثیر او را به عدالت و کمال در فرمانروایی وصف می کند.^{۲۰} نرشخی بر عدالت او تأکید می کند. فقط یکی از منابع متأخر از او با ناخشنودی سخن گفته است.^{۲۱} در سال ۲۹۸ هـ. برابر با ۹۱۱-۹۱۰ م. حسین بن علی فرماندهان اردو کشی، سیمجور دواتی نیز حضور داشت. او جد خاندان قدرتمندی است که فرمانروایی خراسان را تحت زعامت سامانیان به دست گرفتند. سیستان در این زمان در دست مُعَدک پسر علی بن لیث صفاری بود. او سرانجام شکست خورد و به همراهی یکی از غلامان



پیشین عمرو لیث که در فارس زندانی شده بود، به بغداد فرستاده شد. با این حال سیستان به طور کامل به تصرف در نیامد. در سال ۳۰۰ هـ. / ۹۱۳-۹۱۲ م. یکی از خوارج به نام محمد بن هرمز به طرفداری از صفاریان و به حمایت از حکمرانی عمر بن یعقوب، پسر محمد، پسر عمر، پسر لیث در سیستان قیامی برپا کرد. حسین پسر علی سردار سامانی به ناچار آن سرزمین را مجدداً برای سامانیان فتح کرد. اما پس از مرگ احمد بار دیگر شورش از سر گرفته شد. در سال ۳۰۱ هـ. / ۹۱۴-۹۱۳ م. فرمانروای طبرستان توسط یکی از علویان بیرون رانده شد و کمی پس از دریافت خبر این واقعه امیر احمد به دست تعدادی از غلامانش به قتل رسید.^{۲۲}

از این پس ما شاهد مداخله افراد قدرتمندی در امر حکومت هستیم که هر یک بنا به دلیلی تا آن زمان توسط امیر از مداخله در امور بازداشته شده بود. چنان که در مورد نصر پسر احمد این نکته مشخص است که افرادی فرمان هایش را به او دیکته می کردند. به گزارش یک منبع قدیمی علاقه بسیار زیادی که احمد نسبت به غلامان یعنی مردان تعلیم دیده داشت به درجه ای بود که موجب برانگیختن حسادت دیگران شد^{۲۳}، شرح مفصل حکمرانی امرای سامانی که یکی از پس دیگری به قدرت رسیده اند، مانند عبدالملک، منصور، نصر و نوح در حوصله این نوشتار نیست. از این پس نیز فقط به شرح کلی تاریخ این سلسله خواهیم پرداخت که پایتخت آنها از زمان امیر اسماعیل، بخارا بوده است. دولت سامانی که به صورت یک دولت تابعه در ماوراءالنهر پدیدار شد در اوج توسعه و اقتدار خویش نواحی سیستان، کرمان، جریان، ری و طبرستان را به ماوراءالنهر و خوارزم ضمیمه کرد.

در ایام سلطنت نصر پسر احمد، ممدوح رودکی شاعر، دولت سامانیان به اوج اقتدار خویش رسید (۳۳۱-۳۰۱ هـ) اما او شخصاً به اندازه اسماعیل قدرتمند نبوده است. لیکن این امر مسلم است که پس از مرگ او انحطاط دولت سامانیان آشکار شد. سلسله سامانیان نیز سرنوشتی مشابه با دیگر سلسله های ایرانی، که پیش از این به قدرت رسیده بودند، داشت. در حقیقت همان عواملی که در سلسله های ایرانی پیش از سامانیان نیز تجربه شده بود بار دیگر چهره نمود؛ یعنی شورش و آشوب از سوی بزرگان - که در این جا منظور اشراف نظامی است - و محسوس شدن خطر صحرائشینان از سمت شمال. این دو عامل در شرایطی که افراد قدرتمندی چون اسماعیل و احمد برای مدتی طولانی نتوانستند بر تخت بمانند حادثه شدند و سرانجام نیز مصیبت و بلا به طور ناگهانی نازل گردید. چندی پس از مرگ احمد، عمویش اسحاق برای به دست آوردن تاج و تخت با نصر پسر احمد به جدال برخاست. نوح اول مجبور شد برای حفظ تاج و تخت خویش با یکی از خویشاوندانش به نام ابراهیم بن احمد مبارزه کند. در زمان سلطنت نوح اول، الپتگین قدرت یافت. او بعدها غزنه را تصرف کرد. الپتگین توسط منصور اول از حکومت

خراسان برکنار و جایش به ابولحسن سیمجور داده شده بود. الپتگین سرانجام مؤسس سلسله غزنویان شد.

جنگی که در زمان منصور با آگ بویه اول رخ داد، با پیروزی نسبی به پایان رسید. این پیروزی موقعیت سامانیان را در داخل و خارج قلمروشان مستحکم ساخت. در زمان نوح دوم پیشرفتی دیده نشد. او برای سرکوب حکمران شورشی سیستان، خلف پسر احمد تلاشی بیهوده به خرج داد. او ابولحسن سیمجور را که از حکمرانی خراسان برکنار کرده بود، به جنگ خلف فرستاد. اما سیمجور نیز متمرّد شد و این آغاز مشکلاتی جدید برای سلسله سامانی بود که حتی با مرگ ابوالحسن سیمجور نیز پایان نیافت. پس از مرگ ابولحسن، پسرش به نام ابوعلی سیمجور قدرت یافت. او همان کسی است که بغراخان، حکمران ترک را علیه سامانیان برانگیخت. ترک ها که توسط امیر اسماعیل از ورود به ملک سامانیان باز داشته و به سرزمین های خویش رانده شده بودند، اکنون جرأت یافته به قلمرو سامانیان وارد می شدند و بر آن تسلط می یافتند.^{۲۴} هر چند سپاهیان نوح در حال دفاع از مرزها بودند، اما دیگر دوران اقتدار اسماعیل به سر آمده بود. اما چون یکی از فرماندهان دست به خیانت زد، نوح مجبور به فرار شد. اما مرگ پادشاه ترکان به سامانیان فرصت داد تا برای مدت کوتاهی به پایتخت خویش بازگردند. در این احوال فائق که فرماندهی سپاه را برعهده داشت و گفته می شود که از سر عمده مغلوب ترکان شده بود، با ابوعلی سیمجور برای برکناری نوح از تخت سلطنت هم پیمان شد. امیر سامانی که به اشراف اطراف خویش اعتمادی نداشت، ناچار شد دست کمک به سوی غزنویان دراز کند. غزنویان نیز پذیرفتند. فائق و ابوعلی در جست و جوی پناهگاهی به ناچار به فخرالدوله بویه روی بردند. فرمانروایی خراسان از جانب نوح به سبکتگین غزنوی داده شد که بعداً این مقام به پسرش محمود رسید که به القابی چون سیف الدوله و ناصرالدوله نیز ملقب شد. (۳۸۴ هـ. ۹۹۴ م.) جنگ با شورشیان ادامه یافت، تا زمانی که ابوعلی درگذشت و فائق نیز فرار کرد و به نزد فرمانروای ترک ایلک خان نصر پسر علی پناهنده شد. جنگ با ترک ها در این مرحله نتیجه ای به دنبال نیاورد؛ اما سامانیان پذیرفتند که فائق به حکومت سمرقند برسد.

دوره سلطنت منصور دوم همانند عمرش کوتاه بود. ایلک خان با تعدادی از نیروهای برجسته ارتش متحد شد و بخارا را تصرف کرد و منصور را بیرون راند. منصور با کمک فائق بزودی توانست به بخارا بازگردد. در این احوال میان ابوالقاسم سیمجور و بکتوزون بر سر فرمانروایی خراسان جدال در گرفت و محمود غزنوی به قصد پا در میانی مداخله کرد. اما تصرف قطعی خراسان توسط غزنویان سال ها بعد صورت گرفت. منصور توسط فائق و بکتوزون خلع و کور شد و به جایش عبدالملک بر تخت نشست. در این جا محمود غزنوی دخالت کرد؛ عبدالملک را از خراسان راند و آن ایالت را به

تصرف خود درآورد. این وقایع همزمان با تصرف ماوراءالنهر در سال ۳۸۹ هـ. / ۹۹۹ م. توسط ایلک خان بود. عبدالملک نیز به زندان افتاد. سرنوشت چنین بود که سلسله سامانیان به پایان برسد؛ آن هم به دست ترکان و در زمان اسماعیل، پسر نوح المنتصر.

تاریخ سیاسی سامانیان مانند دیگر سلسله های مشرق زمین است. اما صرف نظر از تاریخ سیاسی این دودمان آنچه که بدان اهمیت خاصی می بخشد، قابلیت مطالعه درباره ابعاد و جوانب آن است.

در سایه حمایت این خاندان، بلعمی به ترجمه «تاریخ طبری» دست زد. این دوران آغاز شکوفایی زبان فارسی نوین است که طی آن رودکی و فردوسی آثار خویش را خلق کردند. حتی منصور دوم امیر سامانی خود طبع شعر داشته و اشعاری نیز سروده است.^{۲۵}

ارجاعات

1. Ibn al - Athlr, ed. Tomberg, vii. 192.
2. Hamza asfahani, ed. cottwaldt, p. 237; Barbier de meynard, Dict. geog... de La perse, P. 297.
3. The art. ASAD, i. 475 (in Encyclopedia of islam)
4. Narshakhi in schefer, Descr... de Bukhara P 57, sq.
5. apud schefer, o.c.P. 99. sq.
6. Gibbmem. ser., Xi. 26, 123 sq.
7. Narshakhi, opcit, P. 74.
8. Idid, p. 75; cf. Ibn Athlr, opcit 192, Hamza Al-isfahani, opcit, P. 237.
9. ibn al- Athlr, opcit, 123.
10. altabar L, iii- 188.; cf. Ibn al Athir, vii. 193.
11. Hamza, opcit, P. 239... fakanat wilayat man takaddmn ismai/... min kibal al-Tahir...
12. Narshakhi, opcit, P.76.
13. Ibn al- Athir, opcit, P 193.
14. Idid, P 290.
15. Idid, P 194.
16. al. tabari, opcit, P 2133.
17. narshakhi, opcit, P. 90.
18. Schefer, Description, P, 160.
19. Ibn al- Athir, opcit, p. 1948 and viii, 4sq.
20. Idid, P. 89.
21. Schefer, Desclption, P. 98.
22. Ibn. al- Athil, opcit. P.P 46-52, 58.
23. Schefer, Desclption, P. 92, cf 101.
24. Al. Tabari, opcit, P 2130-2249.
25. Awfi, Lvbab ed. Browni. 23.